

بررسی تطبیقی تعلیم اَسْمَاءَ به آدم در تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جعفری

نعمت اله حسنی^۱

محمود خورسندی^۲

چکیده

بر اساس تفاسیر قرآن، آنچه انسان را به والاترین مقام در بین مخلوقات و در جایگاه خلیفه الهی و مسجود ملائکه قرار می دهد، وابسته به همین تعلیم اَسْمَاءَ می باشد بنابراین، تعمق و تعقل در این مسأله، یک واکاوی مهم اعتقادی و معرفتی به شمار می رود. پژوهش حاضر که با عنوان بررسی تطبیقی مسأله ی تعلیم اَسْمَاءَ به آدم در تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جعفری می باشد سعی در بررسی و مقایسه نظرات مشترک و ویژه ی هریک از این علمای ربانی در موضوع مدنظر می نماید. از جمله نظرات مشترک این تفاسیر در موضوع مورد بحث اینست که مقصود از اسماء در اینجا حقایق عالم هستی و اشیاء عینی در خارج است که موجوداتی عاقل رانیز دربر گرفته و مقصود از تعلیم اَسْمَاءَ این است که خداوند، حقایق را برای آدم مکشوف و آشکار ساخت. از نظرات ویژه ی علامه طباطبایی در این موضوع به این مطلب می توان اشاره کرد که اسماء نامبرده، و یا مسماهای آنها موجوداتی دارای حیات و علم و محجوب در پس پرده غیب بوده و خداوند در واقع قسمتی از غیب آسمانها و زمین را به آدم تعلیم داد و علامه جعفری ذیل تفسیر آیات مربوطه از مثنوی مولوی بیان می دارد که علم آدم به همه حقایق عالم خلق بوده است نه عالم امر که روح به آن مستند می باشد.

واژگان کلیدی: تعلیم اَسْمَاءَ، آدم، تفسیر المیزان، تفسیر علامه جعفری

^۱ - دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

Gmail: ne.hasani22@gmail.com ۰۹۱۹۶۷۰۷۶۸۳

^۲ - دانشیار و عضو هیات علمی دانشگاه سمنان

Gmail :mahmoodkhorsandiv@gmail.com ۰۹۱۲۳۳۱۹۳۴۱

۱. مقدمه

مراحل زندگی حضرت آدم(ع) بویژه مسأله تعلیم اَسْمَاء، از جمله موضوعات اساسی قرآنی است که با آموزه های والای دینی و معرفتی در پی هدایت و رشد اندیشه و فرهنگ بشری است. مثنوی مولوی نیز به عنوان یکی از متون ارزشمند معرفتی و تربیتی، در رسالت خویش از سر چشمه گوهر افشان معارف قرآنی بهره ها برده که داستان حکیمانه حضرت آدم(ع) و مسأله تعلیم اسماء از جمله آنهاست. تحقیق پیش رو که با عنوان بررسی تطبیقی مسأله ی تعلیم اَسْمَاء به آدم در تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جعفری میباشد، بر آنست که مسأله تعلیم اسماء به حضرت آدم(ع) که سرشار از معارف ناب است را از اعماق این دو اقیانوس خروشان معارف الهی و انسانی بیرون کشیده و با تطبیق رویکردها و نظرات این دو بزرگوار، مسائل مختلف این موضوع قرآنی را در تفاسیر مذکور مورد بررسی قرار دهد. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و علامه جعفری در تفسیر مثنوی مولوی، ذیل آیاتی که در آن، آیات مربوطه مورد استشهاد قرار گرفته، به تفسیر ابعاد مختلف این موضوع پرداخته اند. در مقاله حاضر پس از اشاره ای به وجه معرفتی تفسیر المیزان به طور اجمالی به مثنوی و ارتباط آن با قرآن کریم پرداخته و سپس به تفسیر و تحلیل علامه جعفری از مثنوی معنوی اشاره میگردد. در قسمت اصلی، آیاتی که به نوعی به این موضوع پرداخته اند در تفسیر المیزان و تفسیر مثنوی علامه جعفری مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته و به واکاوی نظرات مشترک و خاص هریک از این علمای ربانی پرداخته می شود. این پژوهش باروش کتابخانه ای و فیش برداری انجام گرفته و تفسیر کبیر المیزان اثر علامه محمد حسین طباطبایی، تفسیر نهج البلاغه و تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی اثر علامه محمد تقی جعفری و کتاب مفتاح المیزان اثر علیرضا میرزا محمد از منابع جامعی هستند که در آن مورد استفاده قرار گرفته اند. در زمینه پیشینه تحقیق شایان ذکر است که بررسی مقایسه ای مراحل زندگی حضرت آدم(ع) و از جمله مسأله تعلیم اسماء در تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جعفری، پژوهشی نو بوده که به توفیقات الهی، موضوع رساله دکتری نگارنده ی این مقاله بوده است.

۲. اشاره ای به جلوه معرفتی تفسیر المیزان

تفسیر المیزان که به حق دایرة المعارفی سترگ در علوم دینی به شمار می رود موسوعه ای است متین و جامع، مشتمل بر مباحث عمیق قرآنی، روایی، علمی، فلسفی، دینی، اخلاقی و غیره که با طرحی بی سابقه و شیوه ای محققانه به رشته تحریر در آمده است تاجایی که مرتضی مطهری در خصوص جایگاه و عظمت این تفسیر معتقد است:

کتاب تفسیر المیزان یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن مجید نوشته است. من می توانم ادعا کنم که این تفسیر از جنبه های خاصی بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است.

میرزا محمد، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۴۶

علامه طباطبایی کوشید هریک از دو رشته عرفان و برهان را در جای مناسب خویش در حضور قرآن مجید در تفسیرقیم خود مجتمع سازد و این جامعیت علامه در تحقیق مبانی صدرائی و تحلیل منطقی سینائی خاطره گرامی فارابی معروف را زنده می کند. (میرزامحمد، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۳)

مطالبی که تحت عنوان بیان آیات در تفسیرالمیزان آمده بطور کلی در اطراف یکی از هفت موضوع زیر است:

۱- معارف و حقائق مربوط به اسما و صفات خدا مانند حیات، علم، قدرت، سمیع بودن، بصیر بودن، یکتائی و مانند این ها ۲- اطلاعات مربوط با فعال خدا، مانند: خلق، امر، اراده و مشیت، هدایت، انحلال، قضا، قدر، جبر، تفویض، رضا، غضب و مانند این ها. ۳- مسائل مربوط به کلیات عالم که با وجود انسان ارتباط دارند مانند حجب و لوح و قلم و عرش و کرسی و بیت معمور و آسمان و زمین و ملائکه و شیاطین و جن و غیر آنها ۴- دانستنی های مربوط به انسان قبل از دنیا. ۴- دانستنی های مربوط به انسان در دنیا، مانند: تاریخ نوع انسان و شناسائی او و شناختن اصول اجتماعی مربوط به انسان همچنین شناختن نبوت، رسالت، وحی، الهام، کتاب، دین، و شریعت و ضمنا مقامات پیغمبران که از شرح زندگی آنان استنباط می شود. ۵- دانستنی های مربوط به انسان بعد از دنیا، یعنی: برزخ و معاد ۶- معارف مربوط به اخلاق انسانی و در ضمن مقامات و مراحل را که مردان حق در طریق بندگی خدا پیموده اند، مانند: اسلام، ایمان، احسان، خضوع، اخلاص، و امثال این ها. (مکارم شیرازی ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۳)

۳. ارتباط مثنوی مولوی با قرآن کریم

تطبیق، تفسیر و استشهاد مولوی به بیشتر آیات قرآن کریم در کتاب مثنوی، خود گویای آگاهی عمیق و ارتباط تنگاتنگ وی با قرآن کریم می باشد. علامه محمدتقی جعفری که از بزرگترین پژوهشگران در حوزه مثنوی شناسی نیز می باشد در مورد ارتباط مثنوی و قرآن معتقد است:

اطلاع جلال الدین نسبت به آیات قرآنی و آشنایی او با کتاب آسمانی بقدری است که باید گفت یا او همه قرآن را در حافظه خود داشته است و یا اکثر آیات آن را. ولی این زیاد مهم نیست، زیرا حفاظ قرآن در جوامع اسلامی فراوان بوده اند چیزی که در این مورد جلال الدین را بر دیگران برتری می دهد. قدرت تذکر او به آیات قرآنی است. این اندیشمند شعله ور گاهی آیات را بقدری در مورد شایسته مورد استشهاد و تفسیر قرار می دهد که بهت انگیز است و این تطبیق و تفسیر و استشهاد در مثنوی بسیار فراوان است و بطوری دقیق و عالی انجام می گیرد که گاهی مطالعه کننده ی دقیق گمان می کند که اصلا آیه مورد تفسیر و تطبیق را قبلاً ندیده است. بطور جدی می توان گفت: جلال الدین در این واحد کم نظیر بوده است و کمتر کسی دیده می شود که این اندازه در مقاصد معرفتی خود از آیات قرآنی بتواند بهره برداری نماید. (جعفری، ۱۳۸۸، ج ۹: ۶۵)

علامه جعفری همچنین در این زمینه، ضمن اشاره به سخن حاج ملاهادی سبزواری، تشبیه نیکویی را بیان میدارد:

این یک مسئله فوق العاده با اهمیت است که می بینیم مثنوی مولانا که از کتاب های محدود و جاودانی بشری است به قول مرحوم حاج ملاهادی سبزواری نوعی از تفسیر قرآن مجید است. اکتشافاتی که مولانا در قرآن مجید درباره ثابت های جهان هستی و انسان به آن ها نایل آمده مانند کشف زنبور عسل است که از انواع گل ها و گیاهان، عسل بیرون می آورد در صورتی که دیگر جانداران توانایی آن را ندارند. (فیضی، ۱۳۸۴: ۶۴)

۱.۳. مثنوی مولوی از منظر حکیم حاج ملاهادی سبزواری

حاج ملاهادی سبزواری، هشت امتیاز عالی برای مولوی و مثنوی معنوی مطرح نموده و علامه جعفری نیز در کتاب عوامل جذابیت سخنان مولوی به شرح جامع آنها پرداخته است که در این مجال اندک، تنها به اشاره ای اجمالی به آن بسنده می گردد:

أ- اسلوب حکمت آمیز. ب- تبیین کننده آیات بینات قرآن، بلکه تفسیر قرآن در قالب هنر شعری. ج- دارای حکمت اصیل و زیبا و عالی و شگفت انگیز. د- جامع شریعت و طریقت و حقیقت. ه- تعقل و کاوشگری. و- اندیشه های عمیق. ز- ذوق شعله ور. ح- توانایی ها و بینایی های متنوع. (جعفری، ۱۳۸۲: ۲۲۲)

۲.۳. تفسیر قرآن از دیدگاه مولوی

مولوی بر آن بوده است که هم به تفسیر آیات پردازد و هم به تاویل، چنان که در مقدمه مثنوی آن را « اصول اصول اصول الدین فی کشف اسرار الوصل و الیقین » می داند و آن را « کشف القرآن » هم نامیده است. واژه کشف در ضمن یادآور تفسیر کشف زمخشری هم می تواند باشد ولی مولوی در مثنوی کمتر به تفسیر به معنای مرسوم پرداخته بلکه بیشتر به روح و باطن آن نظر داشته است. آن چه مولوی و امثال او را به تفسیر باطنی آیات واداشت، لایه مند بودن قرآن و ذویطون بودن آن است. مولوی معتقد است قرآن دارای بطن های متعدد است لذا باید دست به تاویل زد. (سیدی، ۱۳۸۹: ۳۹)

جلال الدین محمد بلخی در ابیاتی نیکو با اشاره به حدیث معروف پیامبر اعظم (ص) علاوه بر بیان اینکه قرآن ظاهر و باطنی دارد، به تبیین ذوالبطون بودن قرآن کریم نیز می پردازد:

حرف قرآن را بدان که ظاهری است	زیر ظاهر باطن بس قاهری است
زیر آن باطن یکی بطن سوم	که در او گردد خردها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید	جز خدای بی نظیر بی ندید
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین	دیو آدم را نبیند جز که طین

ظاهر قرآن چو شخص آدمیست که نقوشش ظاهر و جانفش خفیبست

(مولوی، ۱۳۷۱: ۵۱۲)

مولوی در ابیات زیر این اعتقاد را بیان می‌دارد که برای دریافت معنای آیات باید از خود قرآن کمک گرفت چون قرآن، خود، بازکننده گره‌های معنای خود است. چه به قول امام علی (ع) «القرآنُ یَشْهَدُ بَعْضُهُ بَعْضًا». به نظر مولوی تفسیر درست قرآن، همان تفسیر قرآن به قرآن است، به عبارتی دیگر متن، خود به کمک متن می‌آید:

قول حق را هم ز حق تفسیر جو هین مگو ژاژ از گمان ای سخت رو
آن گره کو زد همو بگشایدش مهره کو انداخت او بر بایدش
گرچه آسانت نمود آن سان سخن کی بود آسان رموز من لدن

مولانا در جای دیگری از مثنوی، فهم معنای قرآن را علاوه بر خود قرآن، نزد علمای عارفی شایسته می‌داند که از دام تن و هواهای نفسانی رها شده‌اند:

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس وز کسی کاتش زده است اندر هوس
پیش قرآن گشت قربانی و پست تا که عین روح او قرآن شده است

مولوی در این جا علاوه بر این که متن را در رسانایی معنا بسیار مهم می‌شمارد تنها کسانی را شایسته تفسیر کلام حق می‌داند که در هوای نفس خویش آتش زده باشند و روح و جانشان با قرآن عجین گشته و خودی در میان نبینند. این ضابطه همان است که در تحلیل متن در دوران جدید و مباحث علم هرمنوتیک به نام هرمنوتیکی می‌شناسیم. مفاد قاعده مزبور آنست که ما «کل را از روی بخش‌ها و بخش‌ها را از روی کل می‌فهمیم». مولوی که مثنوی را بر اساس قرآن می‌دید و آن را «شِفَاءُ الصُّدُورِ وَ جَلَاءُ الْاِحْزَانِ» می‌خواند با سرودن اشعاری نظیر ابیات زیر، بر این باور بود که برای گرفتن گوهر معانی آن باید در دریای آن فرو رفت و در این متن چند لایه باید غواصی کرد، چون تنها به این شیوه می‌توان به معنای متن دست یافت. این شیوه در سنت تفسیری ما به تفسیر قرآن به قرآن معروف است و در مباحث زبان‌شناسی زندگی کردن با متن نام دارد، لذا معتقد است تفسیر دو شیوه و دو بخش جداگانه دارد: ۱- شیوه دستوری ۲- شیوه فنی (روانی). شیوه دستوری به قلمرو زبان و شیوه فنی به قلمرو اندیشه مرتبط است. (سیدی، ۱۳۸۹: ۴۴ و ۴۵)

گر شدی عطشان بحر معنوی فرجه ای کن در جزیره مثنوی

فرجه کن چندان که اندر هر نفس مثنوی را معنوی بینی و بس (مولوی، ۱۳۷۱: ۸۹۶)

۴. تفسیر و نقد و تحلیل علامه جعفری از مثنوی مولوی

هر چند که در طول تاریخ از جمله در دوران معاصر شروح زیادی بر مثنوی مولوی نوشته شده لکن شرح و تفسیری که یک علامه ذوالفنون که علاوه بر علوم دینی و جامعیت در علوم عقلی و نقلی در علوم انسانی و حتی برخی علوم طبیعی نیز صاحب نظر است کاری متفاوت می باشد چرا که یقیناً، نگاه و نظر چنین دانشمندی که علاوه بر جامعیت در بسیاری از علوم، سالها سالکِ طریقِ معرفت و عرفانِ مثبت بوده، نمی تواند نگاهی تک بعدی، تک رشته ای، محدود و یا تعصبی باشد. بی شک این مطلب از روی تضعیف زحمات سایر مفسرین ارجمند نمیباشد چرا که هر کدام از آن بزرگواران در حد بضاعت علمی و معرفتی خویش گامی در این عرصه مهم برداشته و تلاش و اثر آنها در این زمینه مورد تحسین و احترام است. از گذشته برخی بزرگان علمی و دینی بر این باور بودند که علامه جعفری که دنیایی از علوم و معارف را در سینه داشته به نوشتن تفسیری بر قرآن کریم اقدام نماید و در این باره گفتگوهایی نیز با وی داشتند. هر چند که با دلایل مناسبی که ایشان بیان داشته، این کار صورت نگرفت لکن با بررسی تفاسیری که علامه جعفری بر مثنوی مولوی و نهج البلاغه نگاشته اند معلوم می گردد که ایشان در خلال این اقدامات بزرگ علمی و معرفتی، به نوعی به تفسیر آیات و موضوعات متعددی از قرآن کریم نیز پرداخته اند.

۴.۱. دیدگاه بزرگان نسبت به تفسیر علامه جعفری از مثنوی

جلال الدین همایی که خود مولوی شناسی بزرگ بود و چندین اثر مولوی پژوهانه نگاشته بود خطاب به علامه جعفری می گوید: من خدا را حمد و ثنا می گویم که شما با این که در نجف به تحصیل فقه و اصول می پرداختند از مطالعه مثنوی غافل نمانده و به تحقیق در آن پرداخته اید. همایی در ارزیابی تفسیر استاد جعفری، ضمن اشاره به نقاط قوت این تفسیر، در مورد این اقدام عظیم علامه جعفری ابیات نیکوی زیر را می سراید:

از نقوش مثنوی بی آب و رنگ	آینه افکار را بگرفته زنگ
هان وهان، تو ای تقی جعفری	زنگ این آینه را باید بری
زنگ این آینه بردن، کار توست	دست حق، صیقل ده آثار توست
چشم آن دارم که با مغز فکور	بردمی در مردگان بانگ نشور

(فیضی، ۱۳۸۴: ۱۰۳ و ۱۰۲)

علی دوانی قائل است که علامه جعفری مثنوی را به یکباره به عالم دیگری وارد کرده است او در این زمینه چنین می گوید:

قبل از این دانشمند بلند پایه (غالباً) کسانی که به مثنوی می پرداختند یا صوفی مشرب بودند و یا دعوی سیر و سلوک و

کشف و کرامت و مانند آن داشته و فکری معتدل (اندیشه ای متعادل) نداشتند. علامه جعفری مثنوی را وارد عالم دیگری کرد و از انحصار طیفی خاص در آورد. استاد جعفری، اولین عالم دینی و روحانی معتدل بود که روی مثنوی کار کرد و اندیشه مولانا را مورد بررسی قرار داد. دعوی صوفیانه را به یک سوزد و مولوی را به صورت یک عالم بزرگ اسلامی و عارف نگر به دور از ادعاهای واهی اهل طریقت و اصحاب فرقه و خانقاه شناساند. پانزده جلد شرح مثنوی، اثر گرانسنگ او، حاصل سال ها صرف عمر پربار در این باره است. (همان: ۱۱۴ و ۱۱۵)

به غیر از افراد فوق، علما و مراجع عالیقدری، به اهمیت این اثر سترگ علامه جعفری پی برده و به نحوی دیدگاههای اشتیاق آمیز و علمی خود را نسبت به آن ابراز و ابلاغ داشتند که دو مرجع بزرگ شیعه؛ آیت اله سید محمد هادی میلانی و آیت اله سید ابوالقاسم خویی که هر دو از فقهای معاصر و نیز از اساتید فقهی و اصولی علامه جعفری بودند، از جمله آنها می باشند. (همان: ۱۰۱)

۵. بررسی مفهوم تعلیم اَسْمَاء به آدَم در تفسیر المیزان و تفسیر مثنوی علامه جعفری

تفسیر المیزان علامه طباطبایی و تفسیر مثنوی علامه جعفری، دو دایره المعارف سترگ در علوم اسلامی و انسانی می باشند که البته تفسیر المیزان با پرداختن به تفسیر مستقیم همه سوره های قرآن کریم در جایگاه خاص خود قرار دارد. در این پژوهش سعی بر آنست که به نظرات سایر مفسرین و نقد و نظر این دو عالم ربانی بر آن، وارد نشده و فقط نظرات تفسیری این دو علامه فرزانه مورد بررسی قرار گیرد. در قرآن کریم، تنها در آیات ۳۱ الی ۳۳ از سوره مبارکه بقره به موضوع تعلیم اسماء به حضرت آدَم (ع) پرداخته شده است که در این قسمت به بررسی اجمالی این آیات در تفاسیر مدنظر، پرداخته می شود.

۱.۵. واکاوی مسأله تعلیم اَسْمَاء به آدَم در تفسیر المیزان

آیات ۳۱ الی ۳۳ از سوره مبارکه بقره، مسأله تعلیم اسماء به حضرت آدَم (ع) را اینگونه بیان می دارد:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنْ أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (بقره: ۳۱-۳۳)^۱

^۱ - و خدا همه نامها را بادم بیاموخت پس از آن همه آنان را بفرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می گوئید مرا از نام اینها خبر دهید. گفتند تو را تنزیه می کنیم مادانشی جز آنچه تو بما آموخته ای نداریم که دانای فرزانه تنها تویی. گفت ای آدم، فرشتگان را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آنها آگاهشان کرد گفت مگر بشما نگفتم که من نهفته های آسمان و زمین را میدانم، آنچه را که شما آشکار کرده اید و آنچه را پنهان می داشتید میدانم.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ارتباط با موضوع تعلیم اسماء به آدم، ضمن توضیح آیات فوق، مراد از غیب در آیه ۳۳ از سوره بقره را همان اسماء دانسته و معتقد است:

خداوند، ابتداء در پاسخ ملائکه فرمود: (من میدانم آنچه را که شما نمیدانید)، و در نوبت دوم، بجای آن جواب، اینطور جواب میدهد: که (آیا بشما نگفتم من غیب آسمانها و زمین را بهتر میدانم؟) و مراد از غیب، همان اسماء است، نه علم آدم بان اسماء، چون ملائکه اصلا اطلاعی نداشتند از اینکه در این میان اسمایی هست، که آنان علم بدان ندارند، ملائکه این را نمیدانستند، نه اینکه از وجود اسماء اطلاع داشته، و از علم آدم به آنها بی اطلاع بوده‌اند، و گر نه جا نداشت خدای تعالی از ایشان از اسماء بپرسد، و این خود روشن است که سؤال نامبرده بخاطر این بوده که ملائکه از وجود اسماء بی خبر بوده‌اند. و گر نه حق مقام، این بود که به این مقدار اکتفاء کند، که به ادم بفرماید: (ملائکه را از اسماء آنان خبر بده)، تا متوجه شوند که آدم علم به آنها را دارد، نه اینکه از ملائکه بپرسد که اسماء چیست؟ (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۷۹)

۱.۱.۵. مراد از علم به اسماء و مسمیات آنها از منظر تفسیر المیزان

صاحب المیزان در تفسیر آیه ۳۳ از سوره مبارکه بقره، مراد از علم به اسماء و مسمیات آنها را، حقائق و موجودات خارجی و دارای حیات و علم دانسته و در این زمینه معتقد است که:

این جمله اشعار دارد بر اینکه اسماء نامبرده، و یا مسماهای آنها موجوداتی زنده و دارای عقل بوده‌اند، که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند، و به همین جهت علم به آنها غیر آن نحوه علمی است که ما به اسماء موجودات داریم، چون اگر از سنخ علم ما بود، باید بعد از آنکه آدم به ملائکه خبر از آن اسماء داد، ملائکه هم مثل آدم دانای به آن اسماء شده باشند، و در داشتن آن علم با او مساوی باشند، برای اینکه هر چند در این صورت آدم به آنان تعلیم داده، ولی خود آدم هم به تعلیم خدا آن را آموخته بود. پس دیگر نباید آدم اشرف از ملائکه باشد، و اصولاً نباید احترام بیشتری داشته باشد، و خدا او را بیشتر گرامی بدارد، و ای بسا ملائکه از آدم برتری و شرافت بیشتری میداشتند. و نیز اگر علم نامبرده از سنخ علم ما بود، نباید ملائکه به صرف اینکه آدم علم به اسماء دارد قانع شده باشند، و استدلالشان باطل شود، آخر در ابطال حجت ملائکه این چه استدلالی است؟ که خدا به یک انسان مثلا علم لغت بیاموزد، آن گاه وی را به رخ ملائکه مکرم خود بکشد، و بوجود او مباهات کند، و او را بر ملائکه برتری دهد، با اینکه ملائکه آن قدر در بندگی او پیش رفته‌اند که، " لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ " (انبیاء: ۲۷)^۱ آنگاه به این بندگان پاک خود بفرماید که این انسان جانشین من و قابل کرامت من هست، و شما نیستید؟ آن گاه اضافه کند که اگر قبول ندارید، و اگر راست می‌گویید که شایسته مقام خلافتید و یا اگر در خواست این مقام را می‌کنید، مرا از لغت‌ها و واژه‌هایی که

^۱ - از سخن خدا پیشی نمی‌گیرند، و بامر او عمل می‌کنند.

بعدها انسانها برای خود وضع می کنند، تا بوسیله آن یکدیگر را از منویات خود آگاه سازند، خبر دهید. علاوه بر اینکه اصلا شرافت علم لغت مگر جز برای این است که از راه لغت، هرشنونده ای بمقصد درونی و قلبی گوینده پی ببرد؟ و ملائکه بدون احتیاج به لغت و تکلم، و بدون هیچ واسطه ای اسرار قلبی هر کسی را میدانند، پس ملائکه یک کمالی مافوق کمال تکلم دارند. معلوم میشود آنچه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خدا به وی آموخت، غیر آن علمی بود که ملائکه از آدم آموختند، علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم به اسماء بود، که فرا گرفتن آن برای آدم ممکن بود، و برای ملائکه ممکن نبود، و آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدایی شد، بخاطر همین علم به اسماء بوده، نه بخاطر خبر دادن از آن، و گر نه بعد از خبر دادنش، ملائکه هم مانند او با خیر شدند، دیگر جا نداشت که باز هم بگویند: ما علمی نداریم، (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸۰)

۲.۱.۵. منظور از مسمیات این اسماء، حقایق و موجوداتی دارای حیات، عقل، علم و درپس پرده غیب می باشد

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۳۲ از سوره بقره در ارتباط با موضوع مورد بحث، تبیین می نماید که منظور از این اسماء، صرف نام ها نبوده بلکه حقایق و موجوداتی درپس پرده غیب می باشند. ایشان در این باره می نویسد:

علم به اسماء آن مسمیات، باید طوری بوده باشد که از حقایق و اعیان وجودهای آنها کشف کند، نه صرف نامها، که اهل هر زبانی برای هر چیزی می گذارند، پس معلوم شد که آن مسمیات و نامیده ها که برای آدم معلوم شد، حقایقی و موجوداتی خارجی بوده اند، نه چون مفاهیم که ظرف وجودشان تنها ذهن است، و نیز موجوداتی بوده اند که در پس پرده غیب، یعنی غیب آسمانها و زمین نهان بوده اند، و عالم شدن به ان موجودات غیبی، یعنی آن طوریکه هستند، از یک سو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده، نه فرشتگان آسمانی، و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهیه دخالت داشته است. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸۱)

علامه طباطبایی در ادامه، ضمن بررسی واژگانی و ادبی موضوع، به توضیح و تفسیر بیشتر مسأله پرداخته و می نویسد:

کلمه (اسماء) در جمله (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) از نظر ادبیات، جمعی است که الف و لام بر سرش در آمده، و چنین جمعی به تصریح اهل ادب افاده عموم می کند، علاوه بر اینکه خود آیه شریفه با کلمه (کلها، همه اش) این عمومیت را تاکید کرده. در نتیجه مراد به ان، تمامی اسمایی خواهد بود که ممکن است نام یک مسما واقع بشود، چون در کلام، نه قیدی آمده، و نه عهدی، تا بگوئیم مراد، آن اسماء معهود است. از سوی دیگر کلمه (عرضهم، ایشان را بر ملائکه عرضه کرد)، دلالت می کند بر اینکه هر یک از آن اسماء یعنی مسمای به ان اسماء، موجودی دارای حیات و علم بوده اند، و در عین اینکه علم و حیات داشته اند، در پس حجاب غیب، یعنی غیب آسمانها و زمین قرار داشته اند. گو اینکه اضافه غیب به آسمانها و زمین، ممکن است در بعضی موارد اضافه تبعیضی باشد، و لکن از آنجا که مقام آیه شریفه مقام اظهار تمام قدرت خدای تعالی، و تمامیت احاطه او، و عجز ملائکه، و نقص ایشان است، لذا لازم است

بگوئیم اضافه نامبرده (مانند اضافه در جمله خانه زید) اضافه ملکی باشد. در نتیجه می‌رساند: که اسماء نامبرده اموری بوده‌اند که از همه آسمانها و زمین غایب بوده، و بکلی از محیط کون و وجود بیرون بوده اندوقتی این جهات نامبرده را در نظر بگیریم، یعنی عمومیت اسماء را، و اینکه مسماهای بان اسماء دارای زندگی و علم بوده‌اند، و اینکه در غیب آسمانها و زمین قرار داشته‌اند، آن وقت با کمال وضوح و روشنی همان مطلبی از آیات بحث استفاده می‌شود می‌شود، که آیه: "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، وَ مَا نُزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ" (حجر: ۲۱)^۱، درصدد بیان آنست. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸۱)

همچنین در تفسیرالمیزان تبیین می‌گردد که این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا و محبوب در پس پرده غیب بوده، و هر چه که در آسمانها و زمین هست از نور و بهای آنها مشتق شده است. علامه طباطبایی در این زمینه معتقد است:

چون خدای سبحان در این آیه خبر میدهد به اینکه آنچه از موجودات که کلمه (شیء - چیز) بر آن اطلاق بشود، و در وهم و تصور در آید، نزد خدا از آن چیز خزینه‌هایی انباشته است، که نزد او باقی هستند، و تمام شدنی برایشان نیست، و به هیچ مقیاسی هم قابل سنجش، و به هیچ حدی قابل تحدید نیستند، و سنجش و تحدید را در مقام و مرتبه انزال و خلقت می‌پذیرند، و کثرتی هم که در این خزینه‌ها هست، از جنس کثرت عددی نیست، چون کثرت عددی ملازم با تقدیر و تحدید است، بلکه کثرت آنها از جهت مرتبه و درجه است. پس حاصل کلام این می‌شود که این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجاب‌های غیب محبوب بودند، و خداوند با خیر و برکت آنها هر اسمی را که نازل کرد، در عالم نازل کرد، و هر چه که در آسمانها و زمین هست از نور و بهای آنها مشتق شده است، و آن موجودات با اینکه بسیار و متعددند، در عین حال تعدد عددی ندارند، و اینطور نیستند که اشخاص آنها با هم متفاوت باشند، بلکه کثرت و تعدد آنها از باب مرتبه و درجه است، و نزول اسم از ناحیه آنها نیز به این نحو نزول است. همچنین در آیه "وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ" آنچه ملائکه اظهار بدارند، و آنچه پنهان کنند، دو قسم از غیب نسبی است، یعنی بعضی از غیب‌های آسمانها و زمین است، و به همین جهت در مقابل آن جمله: (أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) قرار گرفت، تا شامل هر دو قسم غیب یعنی غیب داخل در عالم ارضی و سماوی، و غیب خارج از آن بشود. نیز تقید جمله: (كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) بقید (كُنْتُمْ)، باین معنا اشعار دارد: که در این میان در خصوص آدم و خلافت او، اسراری مکتوم و پنهان بوده. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸۲)

علامه طباطبایی در بررسی روایی این مساله پس از بیان و توضیح روایاتی در باره آیه ۲۱ سوره حجر (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ

^۱ - هیچ چیز نیست مگر آنکه نزد ما خزینه‌های آن هست، و ما از آن خزینه‌ها نازل نمی‌کنیم، مگر باندازه معلوم.

إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (اینچنین نتیجه گیری می نماید که : آنچه الان در دسترس ما هست با نزول از آنجا (ازخزانه های غیب الهی) باین صورت در آمده‌اند، و هر اسمی که در مقابل معنا و مسمائی از این مسمیات اسم هست برای همین مسما در خزائن غیب نیز هست. پس در نتیجه هیچ فرقی نیست بین اینکه گفته شود: خدا آنچه در خزائن غیب هست، یعنی غیب آسمانها و زمین را به ادم تعلیم داد، و بین اینکه گفته شود: خداوند اسم همه چیز را که باز غیب آسمانها و زمین است به ادم بیاموخت، چون روشن است که نتیجه هر دو یکی است. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸۵)

۳.۱.۵. تفسیر روایی مسأله تعلیم اُسماء از منظر علامه طباطبایی

در بررسی روایی مسأله تعلیم اُسماء به ادم، با روایات و موضوعات مهمی مواجه می شویم که از جمله آنها روایتی است که مرحوم کلینی در جلد هشتم کافی به آن اشاره می کند. ایشان در این زمینه می نویسد: در یکی از روایات مربوط به تفسیر جمله ی (فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ)، آمده است که فرمود: آدم، خدا را بحق محمد (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) سوگند داد. علامه طباطبایی در المیزان در تفسیر این روایت و مسأله مذکور می گوید:

این معنا را صدوق، عیاشی و قمی و دیگران نیز روایت کرده‌اند، و قریب به آن از طرق اهل سنت و جماعت نیز روایت شده است. و این معنا هر چند که در بدو نظر از ظاهر آیات بعید است، و لکن اگر کاملاً در آنها دقت شود، چه بسا تا اندازه‌ای قریب باشد، چون جمله : (فَتَلَقَّى آدَمَ) الخ ، تنها به معنای قبول آن کلمات نیست، بلکه کلمه تلقی، به معنای قبول با استقبال و روی آوری است، (کانه آدم روی به آن کلمات آورده، و آن را فرا گرفته است) و این دلالت دارد بر اینکه آدم این کلمات را از ناحیه خدا گرفته، و قهراً قبل از توبه، علم به آن کلمات پیدا کرده، قبلاً هم تمامی اسماء را از پروردگارش آموخته بود، آنجا که پروردگارش فرمود: (من میخواهم در زمین خلیفه بگذارم، ملائکه گفتند: آیا کسی را در زمین می گذاری که در آن فساد کند، و خونریزیها کند، با اینکه ما تو را بحمدت تسبیح می گوئیم، و برایت تقدیس می کنیم؟)، و پروردگارش به ایشان فرمود: (من چیزی میدانم که شما نمیدانید)، سپس علم تمامی اسماء را به او آموخت، و معلوم است، که علم به تمامی اسماء هر ظلم و گناهی را از بین می برد، و دواى هر دردی میشود، و گرنه جواب از ایراد ملائکه تمام نمیشود، و حجت بر آنان تمام نمی گردد برای اینکه خدای سبحان در مقابل این اشکال آنان که (در زمین فساد انگیزند و خونها بریزند)، چیزی نفرمود، و چیزی در مقابل آن قرار نداد، بجز اینکه (خدا همه اسماء را به او تعلیم کرد) پس معلوم میشود علم نامبرده تمامی مفاصد را اصلاح می کرده. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۲۳ و ۲۲۴)

علامه طباطبایی در تبیین و توضیح بیشتر این مهم می افزاید:

همچنین معلوم میشود، در میانه اسمایی که خدا به ادم تعلیم داده، چیزی بوده که برای معصیت کار، بعد از معصیتش به درد میخورده، و چاره گناه او را می کرده، پس ای بسا تلقی آدم از پروردگار خود، مربوط به یکی از آن اسماء

بوده. نیز در باره حقیقت آن اسماء گفته شد که موجودات عالی‌های غایب و در پس پرده آسمانها و زمین بوده‌اند، واسطه‌هایی برای فیوضات خدا به مادون خود بوده‌اند که کمال هیچ مستکملی جز به برکات آنان تمام نمیشده. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۰۵ و ۲۲۴)

از طرفی برخی روایات و منابع، منظور از اسماء را پیشوایان الهی و ائمه معصومین (ع) هم بیان نموده‌اند. از آن جمله می‌توان به این روایات اشاره نمود:

در جلد یازدهم بحار الانوار آمده است که: آدم (ع) شبح‌هایی از اهل بیت (ع)، و انوار ایشان را در هنگام تعلیم اسماء بدید، و نیز اخباری رسیده: که آن انوار را در هنگامی دید، که خدای تعالی ذریه‌اش را از پشتش بیرون کشید، و نیز وارد شده: که آن انوار را در همان هنگامی که در بهشت بود، دید. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۲۴)

۲.۵. واکاوی مسأله تعلیم اسماء به آدم در تفسیر مثنوی علامه جعفری

جلال‌الدین محمد مولوی در مثنوی معنوی در ارتباط با مسأله تعلیم اسماء به آدم، اشعار پرمغزی را به شرح زیر می‌سراید:

بوالبشر کو عَلمَ الاسماء بکست	صد هزاران علمش اندر هر رگست
اسم هر چیزی چنانک آن چیز هست	تا پایان جان او را داده دست
اسم هر چیزی تو از دانا شنو	رمز سرّ عَلمَ الاسماء شنو
اسم هر چیزی بر ما ظاهرش	اسم هر چیزی بر خالق سرش
چشم آدم کو بنور پاک دید	جان و سرّ نام‌ها گشتش پدید

(مولوی، ۱۳۷۸: ۵۵۴)

مولوی در قسمتی از ابیات فوق به یک اصل مهم اشاره می‌کند و آن اینست که حقایق را از دانایان آن‌ها باید آموخت. این رجوع بایستی آن اندازه پیدا کند که برسد به خود خداوند، زیرا حقایق در نزد ما تنها نمودی دارند، ولی در نزد خداوند بزرگ، حقیقت و سر واقعی آن‌ها وجود دارد. علامه جعفری ضمن بیان این مطلب معتقد است که:

خداوند متعال حقایق را بر آدم آشکار کرد، آن چنان که واقعیات فراوانی را از تعلیم مزبور فرا گرفت، مقصود از اسم، اشیا عینی در خارج است، این تعلیم ماورای تعلیمات معمولی است که اشیا را در پهنه طبیعت با حواس و ذهن

معین از راه اکتساب فرا می گیریم، حقایق برای او مکشوف گشت زیرا نه محدودیت حواس مانع درک حقایق بود و نه آمیزش و در تماس بودن با جهان طبیعت. (جعفری، ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۵۶)

۱.۲.۵. اسم الاسم، اسم و دریافت معانی در تفسیر علامه جعفری

بر اساس نظر علامه جعفری در اصطلاح فلسفی - عرفانی با نظر به مراتب موجود از نمود تا حقیقت چند مرحله است:

۱- اسم الاسم، همان کلمه است که دلالت بر مسمی می کند مانند کتاب، انسان قلم، ستاره

۲- اسم تمام اجسام و نمودهای محسوس است که جهان طبیعت را پر کرده است و به مطلق حقایق نیز اسم گویند،

و در آیه شریفه که می گوید «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» مقصود همان حقایق است. (جعفری،

۱۳۸۷، ج ۱: ۲۷۰)

در اشعار دیگری از مثنوی مولوی، ضمن اشاره به تعلیم اسماء به آدم، به مسأله دریافت معانی از منابع نور و معرفت پرداخته می شود:

آدمی را او بخویش اسما نمود	دیگران را ز آدم اسما میگشود
آب خواه از جو بجو خواه از سبو	کاین سبو را هم مدد باشد ز جو
نور خواه از مه طلب خواهی ز خور	نور مه هم ز آفتابست ای پسر
مقتبس شوزود چون یابی نجوم	گفت پیغمبر که اصحابی نجوم
خواه ز آدم گیر نورش خواه ازو	خواه ا خم گیر می خواه از کدو

(جعفری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۰)

مولوی در این ابیات بیان می دارد که آب خاصیت خود را خواهد بخشید خواه از خود جوی، یا از سبویی که از جوی آب برداشته شده باد. چنانکه خداوند متعال حقایق را به آدم علیه السلام مستقیماً تعلیم فرمود و دیگران آن حقایق را از آدم اکتساب میکنند، توهم خواه نور از آفتاب کسب کنی، یا از ماه که نورش از آفتاب منعکس شده است، تفاوتی ندارد. بنابراین هر جا که ستاره ای را دیدی در کسب نور از آن ستاره بکوش چنانکه پیغمبر ما فرموده است که: «اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیهم اهدیتهم» پس خواه تواز آدم حقایق را دریابی، خواه از خود «او» «خدا» تفاوتی میان این دو نور نیست. شراب خم اصلی مانند همان شراب است که در ظرف فرعی (کدو) وجود دارد. علامه جعفری پس از توضیح این مطلب، اظهار می دارد که:

دریافت حقایق از وسایط حقیقی مانند دریافت مستقیم از آنهاست. دریافت‌های معانی الهی که میتوان بردو قسم تصور نمود:

یکی آن دریافت‌هایی است که انسانها بدون واسطه ودر نتیجه اعمال صالحه و ریاضتهای نفسانی که به تزکیه نفس منجر گردد، بدست می آورند. دوم آن دریافت‌هاییست که به توسط رهبران بشری که همنوع خود ما هستند قابل اکتساب میباشند. هر دو قسم قابل اعتماد و می توانند از واقعیات اطلاع کامل داده و ما را از آنها بهرمنند بسازند. (جعفری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۴ و ۳۵)

مولوی در اشعار زیر با ظرافت خاصی ضمن تبیین ارتباط موضوعات عقل و علم حقیقی، به مسأله تعلیم اسماء می پردازد. وی همچنین بیان میدارد که مشتری علوم حقیقی خود حق تعالی است ودرسی که آدم علیه السلام به فرشتگان تعلیم میدهد، اسماء و حقایقی بود که خدوند به آدم تعلیم فرموده است.

عقل موسی چون شود در غیب بند	عقل موسی چون بود ای ارجمند
علم تقلیدی بود بهر فروخت	چون بیابد مشتری خوش برفروخت
مشتری علم تحقیقی حق است	دائماً بازار او در رونق است
لب بیسته مست در بیع و شری	مشتری بیحد که الله اشتری
درس آدم را فرشته مشتری	محرم درسش نه دیواست و پری
آدم انبئهم بأسما درس گو	شرح کن اسرار حق را مو به مو

(مولوی، ۱۳۷۱: ۳۱۰)

مولوی همچنین در ابیاتی از مثنوی، به تشریح چگونگی تعلیم اسماء به حضرت آدم پرداخته و در این زمینه اینچنین می سراید:

خود طواف آن که اوشه بین بود	فوق قهر و لطف و کفر و دین بود
زان بیامد یک عبارت در جهان	پس نهانست و نهانست و نهان
زان که این اسما و الفاظ حمید	از گلابه آدمی آمد پدید
علم الاسماء بد آدم را امام	لیک نی اندر لباس عین و لام
چون نهاد از آب و گل بر سر کلاه	گشت آن اسمای جانی رو سیاه

که نقاب حرف و دم در خود کشید تا شود بر آب و گل معنی پدید

(جعفری، ۱۳۸۷، ج ۱۰: ۵۴۷)

علامه جعفری در توضیح این اشعار، در خصوص چگونگی تعلیم اسماء به آدم می نویسد:

طواف کسی که دیده شه بین دارد، ما فوق قهر و لطف و کفر و دین است. از آن طواف بر یک عبارت در این جهان ظهور کرده، ولی حقیقتش نهان اندر نهان است و اگر کسی بگوید: پس این همه اسماء را که خداوند به حضرت آدم علیه السلام تعلیم فرمود، چیست؟ این اعتراض کننده باید بداند که آن همه اسماء و حقایق و الفاظ مطابق موجودیت گل و آب آدمی تعلیم شده است چنانکه حقیقت تعلیم اسماء همان نیست که حروف عین و لام به ذهن ما می آورد. آب و گل که کلاه و لباس بر آدم شده و آن اسماء مربوط به جان الهی، محدود و ناچیز به نظر آمده است، نقابی را که آن طواف و آن حقیقت به چهره خود انداخته است، برای این بود که معنی را به وسیله پدیده هم سنخ به گل و آب قابل درک سازد. (جعفری، ۱۳۸۷، ج ۱۰: ۵۵۰)

مولوی در اشعار دیگری از مثنوی، آدم ابوالبشر را پذیرنده و مظهر وحی و مهر الهی دانسته و تعلیم الاسماء را نیز از ناحیه همین چشمه سار الهی به شمار می آورد آنچنانکه پس از آدم (ع)، حکمت حضرت نوح و سایر انبیاء نیز، از سرچشمه کشف و شهود روحشان می جوشید و ناطقه آنان از آن باده ی ظهور الهی است که هر کسی از آن بنوشد ، حکمت و معرفت برزبانش جاری می گردد

چون شد آدم مظهر وحی و و داد	ناطقه او علم الاسماء گشاد
نام هر چیزی چنانکه هست آن	از صحیفه دل روی گشتش زبان
فاش میگفتی زبان از رؤیتش	جمله را خاصیت و ماهیتش
آنچنان نامی که اشیاء را سزد	نی چنانکه حیز را خوانی اسد
نوح نهصد سال در راه سوی	بود هر روزیش تذکیر نوی
لعل او گویا ز یاقوت القلوب	نی رساله خوانده نی قوت القلوب
وعظ را ناموخته هیچ از شروح	بلکه ینوع کشف و شرح روح
زان مئی کان می چو نوشیده شود	آب نطق از گنگ جوشیده شود

(جعفری، ۱۳۸۷، ج ۱۴: ۱۸۲ و ۱۸۳)

۲.۲.۵. مقصود از "أسماء" در تفسیر علامه جعفری

علامه جعفری، کلمه "أسماء" در آیه مورد بحث را اعم از موجودات عاقل دانسته و معتقد است:

مقصود از اسماء لفظ نیست زیرا دانستن الفاظ مجرد هیچ امتیازی نیست مخصوصاً در حدی که آدم را شایسته مسجود گشتن برای فرشتگان نماید. در دو آیه زیر این معنا روشن می شود: "سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى" (اعلی: ۱) و "تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" (الرحمن: ۷۸).^۲ تعبیر به اسم از مسمی که واقعیت شیء است، فراوان و رایج می باشد زیرا در حقیقت اسم و بلکه مطلق کلمه مانند آینه نشان دهنده مسمای خودش است. احادیث معتبر از طریق هردو مذهب شیعه و سنی درباره اینکه مقصود از اسماء، حقایق عالم هستی بوده است، به حد کفایت وجود دارد. روشن است که کیفیت این تعلیم یا الهام، کاشتن بذر همه دانستنیها در نهاد آدم و فرزندان او بوده است. در خطبه یکم نهج البلاغه نیز امیرالمؤمنین علی (ع) در بیان هدف بعثت پیامبران می فرماید: "و یثیروا لهم دفائن العقول"^۳. در آیه اسماء ضمیر و اسم اشاره ای که به کار برده شده است (هم، هولاء) برای موجودات عاقل است، با این که حقایق تعلیم شده اعم از اشخاص عاقل می باشد. این استعمال بنا بر تغلیب است، یعنی چون عظمت موجودات عاقل از همه آن ها بالاتر است، لذا ضمیر و اسم اشاره مخصوص به آن ها به کار رفته است. (جعفری، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۶۴)

ایشان همچنین، اظهار می دارد که: در بعضی از منابع چنین آمده است که منظور از اسماء، پیشوایان الهی و ائمه معصومین است. این تفسیر با آن معنای عمومی که برای اسماء گفته شده است، منافاتی ندارد، زیرا پیشوایان الهی با عظمت ترین حقایق اند که معرفت آدم و فرزندان او به آنها از امتیازات با اهمیت است. (جعفری، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۶۵)

در زمینه تعلیم اسماء به آدم این سوال مطرح می شود که در آیه ای از قرآن چنین آمده است: "وما اوتیتم من العلم الا قليلا" (اسراء: ۸۵)^۴ در صورتی که خداوند در آیه مورد بحث می فرماید: "و خداوند همه حقایق را به آدم تعلیم نمود". این دو مسئله چگونه سازگار می باشد؟

علامه جعفری در پاسخهایی حکیمانه به این سوال، با بیان این مطلب که علم آدم به همه حقایق عالم خلق بوده است

می نویسد:

پاسخ این سؤال چنین است که علم آدم به همه حقایق عالم خلق بوده است نه عالم امر که روح به آن مستند می باشد. پاسخ دیگری به سؤال مزبور می توان داد و آن اینست که مقصود از جمله "و ما اوتیتم" (داده نشده اید) جهل

^۱ - اسم پروردگار اعلا یا اسم اعلا پروردگارت را تسبیح کن.

^۲ - مبارک است اسم پروردگارت که با جلالت و اکرام است.

^۳ - و برانگیزانند (یا به فعلیت برسانند) برای آنان مخفی شده ها در عقولشان را.

^۴ - و از علم به شما جز اندکی داده نشده است.

ناشی از عوامل مربوط به خود انسان است، مثلاً دنبال علم و معرفت را نگرفتن، یا تقوی و خلوص و ایمان اعتلا بخش تحصیل نکردن. که اگر در راه علم و معرفت و ایمان تکاپو می کرد، و درون خود را آماده گیرندگی ملکوت الهی می نمود، به مقدار گنجایش و استعدادی که خدا داده است، از آن امر فرا می گرفت. در یکی از آیات (نیز اینچنین) به مشاهده ملکوت آسمان ها و زمین تحریک شده است: "اولم ینظروا فی ملکوت السماوات و الارض" (اعراف: ۱۸۵)^۱. (جعفری، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۶۵)

۶. بررسی و مقایسه تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جعفری:

هریک از این دانشمندان الهی ضمن اشتراک در دیدگاهها و روش های علمی و تفسیری و معرفتی، دارای گرایش ویژه نیز بوده و معمولاً ابعاد مستقل و خاصی از یک موضوع قرآنی و دینی را مورد واکاوی علمی قرار می دهند. علامه طباطبایی در تفسیر آیات و موضوع مدنظر، با همان روش تفسیر قرآن با قرآن عمل نموده و با متد عقلی و ورود به مباحث علمی و معرفتی و استفاده از روایات و علوم ادبی و لغوی به بررسی مسائل مربوطه پرداخته و نتایج عالییه ای ارائه می نماید. ایشان همچنین ضمن بحث، به سؤالات و شبهات نیز پاسخ علمی داده و به بررسی نظرات برخی مفسرین هم می پردازد که مجال ذکر آن در این تحقیق نمی باشد. علامه جعفری نیز در شرح و تفسیر موضوعات قرآنی در مثنوی، ضمن بهره برداری از آیات قرآن و روایات معصومین (ع)، با ورود به مباحث فلسفی و علوم نظیر روانشناسی، جامعه شناسی، انسان شناسی و غیره، به واکاوی مسائل در حوزه های فرهنگ، اندیشه و اخلاق می پردازد.

۱.۶. نقاط مشترک این تفاسیر:

با بررسی تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جعفری در خصوص مسأله "تعلیم اسماء" در آیه مورد بحث، موارد زیر را می توان از جمله ی نقاط مشترک این دو عالم ربانی در این موضوع به شمار آورد:

۱- مقصود از اسماء در اینجا، دانستن مجرد الفاظ نبوده چراکه این آگاهی امتیازی به شمار نمی رود خصوصاً تا حدی که آدم را شایسته مسجود ملائکه گشتن قرار دهد بلکه از نوع تعبیر اسم از مسمی که واقعیت شیئی است می باشد.

۲- مقصود از اسماء در اینجا حقایق عالم هستی و اشیاء عینی در خارج است.

۳- مقصود از مسأله تعلیم اسماء این است که خداوند، حقایق را برای آدم مکشوف و آشکار ساخت.

۴- آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدایی شد، بخاطر همین علم با اسماء بوده، نه بخاطر خبر دادن از آن.

^۱ - آیا آنان در ملکوت آسمان ها و زمین نظاره نکرده اند.

۲.۶. نقاط ویژه و خاص هریک از این تفاسیر:

همچنین مطالعه تفاسیر فوق نشان می دهد که هریک این دو علامه فرزانه در تفسیر مساله "تعلیم اَسْمَاء" در آیه مورد بحث، نظرات ویژه و خاصی نیز ارائه داشته اند. از جمله اینکه علامه طباطبایی در این زمینه در المیزان نظرات زیر را بیان می دارد:

۱- مراد از غیب (نیز)، در آیه ۳۳ از سوره بقره، همان اسماء است، نه علم آدم به آن اسماء.

۲- مسماهای این اسماء، موجوداتی دارای حیات، عقل و علم بوده اند، که در پس پرده غیب قرار داشته یعنی غیب آسمانها و زمین بوده اند بدین ترتیب خداوند (قسمتی از) غیب آسمانها و زمین را به آدم آموخت.

۳- آن علمی که خدا به آدم آموخت، غیر آن علمی بود که ملائکه از آدم آموختند، علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم با اسماء بود، که فرا گرفتن آن و عالم شدن به آن موجودات غیبی، یعنی آن طوریکه هستند برای آدم ممکن بود، و برای ملائکه ممکن نبود.

۴- این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خداوند و محبوب در پس پرده غیب بوده و هر چه که در آسمانها و زمین هست از نور و بهای آنها مشتق شده است.

۵- علامه طباطبایی با توجه به برخی روایات مذکور و در توضیح و تفسیر آنها ضمن ادله هایی بیان می دارد که علم به کلماتی که آدم (ع) در مسأله توبه از خداوند دریافت نمود، قبل از توبه و از همان تعلیم اَسْمَاء می باشد و در علم به این اَسْمَاء، اصلاح مفاسد و از بین رفتن هر گناهی بود.

علامه جعفری نیز در تفسیر موضوع قرآنی تعلیم اَسْمَاء به آدم، نظرات ویژه ای به شرح زیر ارائه می نماید:

۱- علم آدم به همه حقایق عالم خلق بوده است نه عالم امر که روح به آن مستند می باشد.

۲- این تعلیم ماورای تعلیمات معمولی است که از طریق حواس و ذهن معین و از راه اکتساب است بلکه حقایق برای او مکشوف گشت، زیرا نه محدودیت حواس مانع درک حقایق بودونه آمیزش و در تماس بودن با جهان طبیعت. کیفیت این تعلیم یا الهام، کاشتن بذر همه دانستنیها در نهاد آدم و فرزندان او بوده است.

۳- در آیه اسماء ضمایر و اسم اشاره ای که به کار برده شده است (هم، هولاء) برای موجودات عاقل است، با این که حقایق تعلیم شده اعم از اشخاص عاقل می باشد و این استعمال بنا بر تغلیب است.

۴- علامه جعفری همچنین، اظهار می دارد که: در بعضی از منابع چنین آمده است که منظور از اسماء، پیشوایان الهی و ائمه معصومین است و این تفسیر با آن معنای عمومی که برای اسماء گفته شده است، منافاتی ندارد، زیرا پیشوایان الهی با عظمت ترین حقایق اند که معرفت آدم و فرزندان او به آنها از امتیازات با اهمیت است.

۷. نتیجه گیری:

از آنجا که حضرت آدم(ع) به منزله ی نماینده ی همه انسان ها بوده و حقایق و مسائل زندگی آن حضرت به نوعی در مورد همه انسانها مصداق می یابد بنابراین، تدبر در داستان زندگی آن حضرت بویژه مساله تعلیم اسماء، نقشی اساسی در شکل گیری، هدایت و شکوفایی اندیشه و فرهنگ بشری برعهده دارد که البته طبق کلام خود قرآن، معارف و آموزه های قرآنی برای اهل تفکر و تعقل، موثر و مفید خواهد بود. خداوند سبحان در قرآن کریم با بیان زندگی حضرت آدم(ع)، در واقع سیمای نوع انسان و خلیفه خود را بدون هیچ سابق ای به طور اعجاب آوری، ترسیم می نماید. این جایگاه والای انسان که مسجود ملائکه بوده و رفیعترین مقام را در بین همه مخلوقات داراست متوجه ی بعد روحی وی بوده که از تابش شعاع الهی در انسان و تعلیم اسماء می باشد. شیطان در ابتدای خلقت آدم با دیدن جسم خاکی آدم، خودش را که از آتش بود از او بهتر دانسته و لذا گرفتار رذائلی چون غرور، تکبر و خودبرتربینی شد درحالی که از حقیقت آدم که "نفخت فیه من روحی" بوده و مورد تعلیم خاص خداوند قرار گرفته، غافل بود.

موضوع تعلیم اسماء به آدم، همانند سایر موضوعات قرآنی از زوایای گوناگونی قابل بررسی می باشد. از نظردیبات داستانی، هرچند داستان قرآنی حضرت آدم(ع) ما فوق اندیشه و فنون بشری است لکن از دیدگاه همین فن نیز، داستانی بی بدیل و تمام عیار است. در خصوص علوم ادبی بویژه واژه شناسی، علامه طباطبایی در تفسیرایات قرآنی، معمولاً واژه های اصلی را از نظر معنایی و علم صرف و اشتقاق مورد بررسی قرار می دهد اما علامه جعفری در این زمینه واژه های خاص و محدودی را مورد بررسی قرار داده است.

رویکرد غالبی که می توان در تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جعفری از داستان قرآنی حضرت آدم(ع) و مساله تعلیم اسماء در نظر گرفت، رویکرد علمی، فلسفی، دینی و اخلاقی است. هر یک از این علمای ربانی، در تفاسیر مذکوره، با متد علمی و عقلی و ورود به مباحث معرفتی و روایی و استفاده از علوم انسانی و دینی، ابعاد گوناگون این موضوع را مورد واکاوی و تبیین علمی قرار داده و ضمن اشتراک در روش های علمی، عقلی و معرفتی، دارای گرایش خاص علمی نیز بوده اند. تفسیر قرآن به قرآن در المیزان و ورود به حوزه های روانشناسی، انسان شناسی و جامعه شناسی، از علامه جعفری رامی توان به عنوان گرایش ویژه ی هر یک از این علمای ربانی در تفسیر این موضوع قرآنی به شمار آورد. بر اساس تفاسیر، "اسماء" در آیه مورد بحث از سطح معمولی آن یعنی واقعیت اشیاء تا سطوح عالی یعنی علمی از خزائن علم الهی که به مقدار معلومی به انسان داده شده و حقایق عالم خلق و نیز قسمتی از غیب آسمانها و زمین

رادر برمی گیرد. بنابراین آدم با آموختن آن اَسْمَاء، قابلیت، و تواناییهایی دارد که ملائکه هم از آن بی خبر بوده اند. استعداد درک و فهم این حقایق، بالقوه در نهاد فرزندان آدم نیز وجود دارد و هر انسانی طبق اوضاع و شرایطش در ابعاد مختلفه، امکان بهره مندی از آن را داشته و می تواند در طریق بندگی و سیر و سلوک و نیل به اهداف و الای انسانی از آنها بهره گیرد همانگونه که در سخنان حضرت علی (ع) نیز به وجود عالم اکبر در انسان اشاره می گردد.

علامه طباطبایی و علامه جعفری در تفاسیر خود از این موضوع، ضمن بیان دلایل عقلی و نقلی معتقدند که منظور از اسماء در اینجا، موجوداتی دارای حیات و عقل می باشد. علامه طباطبایی در المیزان اظهار می دارد که این موجودات زنده و عاقلی که خداوند بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خداوند و محبوب در پس حجاب های غیب بودند و خداوند با خیر و برکت آنها را رسمی رادر عالم نازل کرد و هر چه که در آسمانها و زمین است از نور و بهای آنها مشتق شده است. ایشان همچنین بیان می دارد که کلماتی که آدم (ع) در مسأله توبه از خداوند دریافت نمود، از همان تعلیم اَسْمَاء می باشد. از طرفی برخی روایات و تفاسیر، این کلمات دریافتی آدم در مسأله توبه را، اَسْمَاء مبارکه پیامبر (ص) و حضرات علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) دانسته اند که علامه طباطبایی نیز این معنار را قریب دانسته اند. از نظر علامه جعفری، نظر بعضی از منابع که منظور از اسماء در آیه ی (عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) را پیشوایان الهی و ائمه معصومین (ع) دانسته اند، با معنای عمومی گفته شده برای اسماء، منافاتی ندارد. بنابراین، ضمن بررسی و تطبیق تفاسیر این دو علامه فرزانه در موضوع مدنظر، نظر برخی صاحب نظران مربوطه، مبنی بر اینکه منظور از اَسْمَاء در آیه مورد بحث، پیشوایان الهی و ائمه معصومین (ع) (هم) بوده اند تقویت می گردد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

۲. جعفری، محمد تقی، (۱۳۸۸)، **تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی مولوی**، انتشارات اسلامی و نشر آثار علامه جعفری، تهران.

۳. _____، (۱۳۶۲)، **ترجمه و تفسیر نهج البلاغه**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.

۴. _____، (۱۳۸۶)، **عرفان اسلامی**، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.

۵. _____، (۱۳۸۲)، **عوامل جذابیت سخنان مولوی**، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.

۶. _____، (۱۳۸۶)، **فکر و آراء مثنوی**، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.

۷. _____، (۱۳۸۴)، **مولوی و جهان بینی**، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.

۸. راستگو، سید محمد، (۱۳۷۶)، *تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی*، سمت، تهران.
۹. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۶)، *بحر در کوزه*، انتشارات علمی، تهران.
۱۰. _____، (۱۳۶۴)، *سرنوی*، انتشارات علمی، تهران.
۱۱. دشتی، محمد، (۱۳۸۶)، *ترجمه نهج البلاغه علی بن ابیطالب (ع)*، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، قم.
۱۲. سرکلزایی، علی اکبر، (۱۳۸۶)، *قرآن در مثنوی*، باران اندیشه ولیوسا، تهران.
۱۳. سلیم، غلامرضا، (۱۳۶۱)، *آشنایی بامولوی*، انتشارات توس، تهران.
۱۴. سیدی، حسین، (۱۳۸۹)، *تاویل قرآن در مثنوی*، سخن، تهران.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.
۱۶. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۹)، *داستان پیامبران، گزیده تفسیر طبری*. تصحیح حبیب یغمایی. بی جا، ثالث.
۱۷. عبدالباقی، محمدفؤاد، (۱۳۶۴)، *المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم*، المطبعة دارالکتب المصریة، القاهرة.
۱۸. فانی، کامران و بهاء الدین خرمشاهی، (۱۳۶۴)، *فرهنگ موضوعی قرآن*، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران.
۱۹. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۶۱)، *زندگانی مولانا جلال الدین محمد بلخی مولوی*، زوار، تهران.
۲۰. فیضی، کریم، (۱۳۸۴)، *مثنوی معنای مولوی*، یاران علوی، تهران.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۹)، *ترجمه قرآن حکیم و شرح آیات منتخب*، تابان، قم.
۲۲. _____، (۱۳۷۷ ه.ق)، *ترجمه تفسیر المیزان*، دارالعلم، قم.
۲۳. موسوی همدانی، سید محمدباقر، (۱۳۷۴ش)، *ترجمه تفسیر المیزان*، انتشارات جامعه مدرسین حوزه، قم.
۲۴. مولوی بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۱)، *مثنوی مولوی*، نسخه رینولد نیکلسون، نگاه، نشر علم، تهران.
۲۵. میرزا محمد، علیرضا، (۱۳۶۷)، *مفتاح المیزان*، رجاء، تهران.
۲۶. همایی، جلال الدین، (۱۳۶۲)، *مولوی نامه (مولوی چه می گوید)*، انتشارات آگاه، تهران.

comparative research taught adam the names in interpretation of Allameh Jafari and allameh tabatabai

Abstract

Based on interpretations, something that leads the human to the highest position between creations, and puts him in the position of Caliph of Allah and the prostration of angles, depends on the same teaching of names. So, meditation and contemplation in this issue, is a big step in the formation of personality and cultural infrastructure of human. This study, known as comparative research taught adam the names in interpretation of Quran of Allama Tabatabai and interpretation of Masnavi of Allameh Jafari, tried to fill the common and specific to each of the scholars Rabbani in this matter. Apart from common methods of scientific, intellectual, religious and knowledge, something that be considered as specific approach to each of these scholars Rabbani In interpreting the Quranic themes, is the interpretation of Quran to Quran commentary of Allameh Tabatabai and enter the field of psychological, anthropological and sociological, of Allameh Jafari. Including common views on the subject of these interpretations is the purpose of names here is the objective facts of the universe and the objects outside that included the intelligent creatures and purpose of the issue Special comments of of teaching names is that God discovered and revealed the truth to people. Allameh Tabatabai on this issue is that the names mentioned, and with their squash were organisms with life, science and unobtrusive behind a veil and God taught the people (Part of) the unseen of the heavens and the earth and Allameh Jafari also believes that the science of human has all the facts of the created world not the world that spirit is documented in it.

Keywords : Science of names , Adam (AS), interpretation of almiza, interpretation of allameh Jafari

البحث المقارن في تعليم الأسماء للآدم في تفاسير علامه طباطبائي وعلامه جعفرى

الملخص

على أساس التفاسير، ما يوصل الإنسان بأعلى المقام بين المخلوقات والى مقام خليفة الله فى الأرض والى مقام مسجود الملائكة، يرتبط بتعليم الأسماء به إرتباطا كثيرا ولذا التفكر فى هذا الأمر خطوة عالية فى تشكيل حضارة الإنسان. يكون هذا البحث تحت عنوان البحث المقارن فى تعليم الأسماء للآدم فى تفاسير علامه طباطبائي وعلامه جعفرى ويسعى للبحث فى آراء المشتركة وآراء الخاص لهذان العالمان فى هذا الموضوع. غير منهج المشترك العلمى، العقلى، الدينى والعرفانى ما نستطيع أن نسمى نزعه الخاص لأى من هذان العالمان فى تفسير هذا الموضوع القرآنى، هو المنهج القرآن بالقرآن من علامه طباطبائي ومنهج الدخول أو ورود فى علم النفس، إنترولوجيا وعلم الاجتماع للعلامه جعفرى. من آرائهما المشتركة فى هذا الموضوع، هو إن المقصود من الأسماء فى هذا البحث حقائق العالم وأشياء فى الخارج التى تحتوى موجودات عاقلات ويكون المقصود من تعليم الأسماء هو إن الله تعالى أظهر الحقائق للآدم. من آراء الخاص للعلامه طباطبائي هو إن الأسماء المذكورة تكون موجودات حيه عالمه والمحجوبات فى الغيب وفى الواقع علم الله تعالى آدم بعضاً من غيب السماوات والأرض. يعتقد علامه جعفرى بأن يكون علم آدم (ع) بكل حقائق عالم الخلق لا عالم الأمر الذى يكون الروح مستند به.

مفردات ريسية: تعليم الأسماء، آدم، تفسير الميزان، تفسير علامه جعفرى